

پژوهش در تاریخ، سال نهم، شماره ۲۵ و ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

تحلیلی بر معارضه و رویارویی روحانیون مبارز انقلابی با آیت‌الله سیدمحمد روحانی در نجف (۱۳۴۴-۱۳۵۶ ه. ش)

مجتبی شهرآبادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۱۶

چکیده

از روایات و اسناد موجود چنین برمی‌آید که فضای عمومی حوزه نجف در سال‌های تبعید امام خمینی در عراق (۱۳۵۷-۱۳۴۴ ه. ش) چندان با مشی سیاسی و مبارزاتی ایشان و شاگردان مبارزشان موافقت و همراهی نداشته است؛ اما این عدم موافقت یا عدم همراهی لزوماً به معنای تعارض و رویارویی مستقیم نیز نبوده است. در بیشتر موارد روابط امام خمینی با مراجع و فضلاء نجف، روابطی مبتنی بر احترام متقابل علی‌رغم تفاوت در مشی و اندیشه سیاسی گزارش شده است.

اما همین روایات نشان می‌دهند که این موضوع درباره آیت‌الله سیدمحمد روحانی، از مدرسین حوزه نجف، صدق نمی‌کرده و وی مهم‌ترین مرکز معارضه و رویارویی با امام خمینی و روحانیون مبارز پیرو ایشان بوده است. پرسش اصلی این تحقیق آن است که تحلیل و نقد تاریخی این روایات بازمانده چه تصویری از رویارویی‌های سیاسی در حوزه نجف در آن مقطع را پیش روی محقق خواهد گشود؟

در این مقاله کوشش شده است با بررسی تطبیقی و ارزیابی روایات باقی‌مانده از این تعارض، تصویری تا حد ممکن جامع از این رویارویی و تأثیر نگاه انقلابی در نحوه بروز و شدت یافتن آن ارائه گردد. تصویری که درنهایت تا حدی نشانگر غلبه نگاه مبارزاتی و انقلابی بر سویه‌های اخلاقی در عملکرد روحانیون مبارز و انقلابی در آن برهه است.

واژگان کلیدی: امام خمینی، آیت‌الله سیدمحمد روحانی، حوزه علمیه نجف، روحانیون مبارز

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی،
mojtabashahrabadi1363@gmail.com

۱. مقدمه

آیت‌الله سیدمحمد روحانی (۱۳۷۶-۱۲۹۹ ه.ش) از مجتهدین و مدرسین حوزه علمیه نجف و به روایتی مبرزترین شاگرد آیت‌الله خویی و در مقام مقایسه جایگاهش نسبت به آیت‌الله خویی، به جایگاه آیت‌الله منتظری نسبت به امام خمینی شبیه بود (شریعتی اردستانی، مصاحبه با سایت جماران، ۲۹ دی ۱۳۹۰).

آیت‌الله روحانی در آغاز نهضت اسلامی ایران، واکنش‌های محدودی نسبت به حکومت پهلوی از خود نشان داد. در اعتراض به حمله عمال رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه در فروردین ۱۳۴۲ ه.ش، بیانیه‌ای از سوی ۳۱ تن از فضلا و مدرسین حوزه نجف علیه حکومت ایران صادر گردید که امضای «محمد الحسینی الروحانی» نیز در آن دیده می‌شد (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۶۵/۳-۶۶).

اما پس از آن نه تنها دیگر رویارویی مستقیمی با حکومت ایران نیافت، بلکه پس از تبعید امام خمینی به نجف در سال ۱۳۴۴ ه.ش، در جایگاه بزرگ‌ترین مخالف و معارض این رهبر تبعیدی قرار گرفت. شدت مخالفت او با امام خمینی و مشی سیاسی ایشان و شاگردان انقلابی‌شان، چنان بود که این هواداران امام خمینی را به این نتیجه رسانده بود که سیدمحمد روحانی، مرتبط با حکومت ایران و مزدور دستگاه امنیتی آن است.

اتهام زنی‌ها و پخش شایعات طرفین علیه یکدیگر، به خصوص از سوی روحانیون مبارز انقلابی علیه سیدمحمد روحانی از سال ۱۳۴۹ ه.ش و پس از درگذشت آیت‌الله سیدمحسن حکیم، زعیم حوزه نجف، شدتی بی‌سابقه یافت. اتهامات و شایعاتی که اگرچه نادرست بودنشان به تدریج آشکار شد، اما هاله نامیمون آن‌ها تا پایان عمر سید محمد روحانی از اطراف او محو نشد.

در اطراف موضوع مشی سیاسی مراجع، علما و فضایی حوزه نجف در برخورد با نهضت اسلامی ایران، تاکنون آثار پژوهشی زیادی به طبع رسیده که برخی از آن‌ها از تحقیقات ارزشمند و قابل استناد به شمارند. از این میان تازه‌ترین و مستندترین آن‌ها می‌توان به خصوص از کتاب حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران نوشته حمید بصیرت‌منش یاد کرد.

در باب موضوع پژوهش حاضر، به عنوان پیشینه پژوهش، پیش و بیش از همه می‌بایست از کتاب انقلاب و نظام در بوته نقد اخلاقی؛ آیت‌الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت نوشته

محسن کدیور یاد کرد. کدیور در پژوهش خود، با استناد به روایات هواداران امام خمینی و نقد و تحلیل آن‌ها سعی کرده است تصویر نسبتاً جامع و روشنی از صحنه معارضات سیاسی میان آیت‌الله روحانی و هوادارانش با روحانیون انقلابی نجف ارائه کند و به عقیده نگارنده تا حد زیادی نیز در این کار موفق بوده است.

در خصوص پژوهش کدیور و مقایسه آن با مقاله پیش رو اشاره به چند نکته لازم است. نخست آنکه موضع و موقعیت سیاسی محسن کدیور، خواه‌ناخواه بر جهت‌گیری او در پژوهش اثر گذاشته و در برخی مواضع کتاب، بر سویه‌های پژوهشی و تاریخی او اولویت یافته است. بدیهی است که این موضوع تا چه اندازه می‌تواند از اتقان علمی و استنادی اثر ارزشمند او بکاهد. ثانیاً؛ نگارنده ضمن استفاده بسیار از پژوهش کدیور، کوشیده است با یافتن مستندات دیگری که مورد توجه کدیور قرار نگرفته و تحلیل چند سویه آن‌ها، نه تنها بر غنای داده‌های تاریخی و وسعت و جامعیت روایات این رویارویی‌ها بیفزاید که تا حد ممکن، تحلیل‌های تازه‌ای از صحنه آن تعارضات ارائه نماید.

کتاب دیگر در خصوص این موضوع، کتاب فقیهان و انقلاب ایران نوشته سیدهادی طباطبایی است. طباطبایی فصل پایانی کتاب خود را به سیدمحمد روحانی و مواجهه او با انقلاب ایران اختصاص داده است که البته با توجه به اختصار مطلب، نکته قابل توجهی به پژوهش کدیور نیفزوده است.

۲. نخستین بروز اختلافات؛ تبعید امام خمینی به نجف

برخی از یاران امام خمینی، آغاز اختلافات میان سیدمحمد روحانی و مرجع تبعیدی را مربوط به نخستین روزهای ورود امام خمینی به نجف می‌دانند. زمانی که سیدمحمد روحانی برخلاف سایر مراجع و علمای بزرگ نجف حاضر به دیدار با آیت‌الله خمینی نشد. البته آشکار است که این موضوع، نه آغاز اختلاف که در واقع، نخستین نمود و بروز این اختلاف بود. روایت این موضوع در یادمانده‌های یاران امام خمینی، در جزئیات خود، گاه معارض یکدیگر است، اما کلیت آن تقریباً یکسان و مبتنی بر میل آیت‌الله خمینی به دیدار با آیت‌الله سیدمحمد روحانی و در مقابل عدم تمایل روحانی به چنین دیداری است.

آیت‌الله سیدعباس خاتم اشاره می‌کند که «پس از این دیدارها [دیدار مراجع و علما از آیت‌الله خمینی به مناسبت ورود ایشان به نجف]، امام [برای بازدید] شخصی را خدمت ایشان

[سیدمحمد روحانی] فرستادند تا اطلاع داشته باشند، بعد مجموعاً از آن ناحیه مطالبی مطرح شد که موانعی برای بازدید پیش آوردند و امام هم آنجا نرفتند» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶: ۱۱۹/۲). مرحوم خاتم یزدی، به همین مقدار، اکتفا کرده و از آن مطالب و موانع، صحبتی به میان نمی‌آورد.

خاتم یزدی در خاطرات خود نیز این موضوع را روایت کرده است: «حضرت امام وارد نجف شد و مدت مدیدی جلوس نمود و مراجع و بزرگان نجف و طلاب و فضلا و توده مردم به صورت گروهی به دیدار ایشان رفتند» (خاتم یزدی، ۱۳۸۱). پس از ملاقات بزرگان و مراجع نجف با امام، «ایشان طبق رسم دیرینه بنای بازدید از علما و مراجع را گذاشت ... ایشان در روزهای بعد به بازدید سایر علما و بزرگانی که به دیدارش آمده بودند رفت... [اما] آقای سید محمد روحانی به بهانه وقت نداشتن، از ملاقات با امام خودداری کرد» (خاتم یزدی، ۱۳۸۱: ۸۰). خاتم می‌گوید آیت‌الله خمینی طبق رسم دیرینه بنای بازدید از مراجع و علمایی را گذاشت که به دیدارش رفته بودند. پرسش آن است که آیا سیدمحمد روحانی به دیدار ایشان رفته بود تا امام خمینی بنای بازدید از ایشان را داشته باشد؟ یا آیت‌الله روحانی در موقعیتی بوده که امام خمینی بدون دیدار ایشان، مایل به بازدید بوده است؟ خاتم یزدی، روایت دیگری نیز از این موضوع ارائه کرده که به کلی با دو روایت دیگرش در تناقض است. او در جای دیگری از خاطراتش می‌گوید: «امام به دیدار سیدمحمد روحانی رفت، اما او به بازدید امام نیامد» (خاتم یزدی، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

روایت حجت‌الاسلام عباسعلی عمید زنجانی، مشابه روایت خاتم یزدی اما با یک تفاوت عمده است. عمید زنجانی می‌گوید: «امام چند بار خواست به دیدار ایشان برود و دقیقاً خاطر هست حتی کسانی را فرستاد، به ایشان اطلاع دادند ... و هر دفعه به بهانه‌ای امام را نپذیرفت و قبول نکرد. تا آنجا که خاطر هست امام به ملاقات وی نرفت، نه به این خاطر که نمی‌خواست، بلکه چند بار هم اظهار علاقه کرد ولی از آن طرف موافقتی نشد» (حاجی بیگی کندی، ۱۳۷۹: ۱۳۸). در روایت عمید زنجانی، آیت‌الله خمینی نه یک بار که چند بار برای دیدار با روحانی پیش قدم شده و هر بار روحانی به بهانه‌ای نپذیرفته است.

سومین روایت در باب این موضوع متعلق به شیخ صادق خلخالی است. خلخالی، می‌گوید: «امام [خمینی] به اتفاق آقای شیخ عبدالعلی [قرهی] جهت بازدید به در خانه آقای سیدمحمد روحانی رفت. ایشان در خانه بود؛ اما فریاد کشید و گفت: بگوئید در خانه نیستند! امام صدای ایشان را شنید و بازگشت» (خلخالی، ۱۳۸۰: ۱۵۴).

متأسفانه، روایتی از سوی دیگر ماجرا، یعنی از سوی آیت‌الله سید محمد روحانی و اطرافیان ایشان وجود ندارد تا با تطبیق آن با روایات یادشده، بتوان در مسیر تعادل و ترجیح روایات گام گذاشت.

۳. رویارویی آیت‌الله روحانی با امام خمینی و روحانیون مبارز به روایت هواداران امام خمینی

در روایات شفاهی برجای مانده از دوران تبعید امام خمینی در نجف که تقریباً تمام آن‌ها به هواداران ایشان تعلق دارد، از سید محمد روحانی به عنوان بزرگ‌ترین و سرسخت‌ترین معارض امام خمینی که دشمنی آشکاری با ایشان و هوادارانش داشت، نام برده شده است. آیت‌الله روحانی در این روایات، چهره‌ای است که در طی سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ به انحاء و روش‌های مختلفی سعی کرده است تا چهره امام خمینی و نهضت انقلابی ایران را مخدوش نماید و در این مسیر از هیچ کاری حتی پخش شایعات و اکاذیب، اتهام زنی به هواداران و یاران مبارز ایشان و زیر سؤال بردن مقام علمی امام خمینی و از رونق انداختن مجالس درس و بحث ایشان نیز کوتاهی نکرده است.

۱- زیر سؤال بردن مقام علمی امام خمینی و از رونق انداختن کلاس‌های درس ایشان: سید عباس خاتم یزدی که خود از فضلالی حوزه نجف محسوب می‌شد، از جمله شاگردان امام خمینی در دوران تبعید ایشان در نجف بود. خاتم یزدی می‌گوید: «در نجف، امام از جهت علمی مظلوم واقع شد. چون مقام علمی امام آن‌طور که باید و شاید در آنجا جا نیفتاد. علما و فضلا، زیاد در جلسات درس امام شرکت نمی‌کردند. فرض کنید همیشه حدود صد نفر، در درس ایشان حاضر می‌شدند، اما انتظار ما این بود که چهارصد یا پانصد نفر باید در این جلسات شرکت کنند. مثلاً از فضلالی درس آقای خوبی فقط چند نفرشان آمدند و از کلاس درس آقای شاهرودی هم عده کمی آمدند و درواقع این ظلمی در حق طلبه‌ها بود که نتوانستند از اعلیمیت امام استفاده کنند. بعضی از اشخاصی که الآن هم در ایران هستند، تعبیرات زنده‌ای در مورد اعلیمیت امام در نجف به کار می‌بردند و من هر وقت یاد آن تعبیرات می‌افتم، واقعاً متأثر می‌شوم. چون همان افراد اگر در جلسات امام شرکت می‌کردند، خیلی استفاده می‌کردند. از نجف حدود ۷۰-۶۰ نفر در کنار تعدادی از یاران امام که از ایران آمده بودند، در جلسات حاضر

می‌شدند. اوایل جمعیت خیلی زیاد می‌شد، شاید جمعیت از جلسهٔ درس آقای خویی کمتر نبود، لکن کم‌کم فروکش کرد. تبلیغات می‌کردند و اشخاص را از کلاس درس امام بیرون می‌بردند. چون می‌دیدند که امام به مطالب عالیه و دقیقه اشاره می‌کند و صحبت‌های او در خواص تأثیر می‌گذارد، بنای تبلیغات نامربوط گذاشتند ولی من حیث المجموع از اول تا آخر، جمعیت در درس امام خوب و آبرومند بود ولی آن‌طور که ما می‌خواستیم نبود» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۹۵/۱). تعبیر «بعضی اشخاصی که الآن هم در ایران هستند» ظاهراً اشاره‌ای است به سیدمحمد روحانی.

اگر خاتم یزدی در روایتش به ایما و اشاره بسنده کرده، اما سایر هواداران امام خمینی، به‌صراحت از سیدمحمد روحانی در این موضوع نام‌برده‌اند. حجت‌الاسلام محمدحسن اختری از شاگردان امام خمینی در نجف می‌گوید: «افرادی مثل سیدمحمد روحانی هم بودند که با امام و جلسات درس ایشان مخالفت داشتند. وقتی که امام درس را شروع کردند، سیدمحمد روحانی برآشفته شد از این که بعضی از فضلا و بزرگان مثل آیت‌الله راستی، آیت‌الله کریمی و آیت‌الله خاتم‌یزدی که خوب این‌ها از اساتید بنام نجف بودند و سالیان سال در نجف در محضر آیات عظام حکیم، خویی و شاهرودی درس خوانده بودند، حالا این‌ها به درس امام آمده‌اند... جناب آقای راستی می‌فرمود که ما رفتیم به درس امام، الآن فهمیدیم که هنوز خیلی چیزهای دیگر باید بخوانیم. امام خیلی مطالب تازه‌ای دارد که ما نشنیده‌ایم و باید به این درس برویم. یکی از هم‌شاگردی‌های ما رفته بود برای آن آقا [سید محمد روحانی] نقل کرده بود که آقای راستی چنین فرموده‌اند. این آقا در جمع چند نفر از کسانی که نزد او بودند برآشفته شده بود و گفته بود که آقای راستی سواد نداره، درس نخوانده، او آبروی نجف را برده، این چه حرف‌هایی است که زده است. خیلی برایش گران آمده بود که چرا نسبت به درس امام، آقای راستی که از علما و فضلا و اساتید خوب درس لمعه و رسایل و مکاسب حوزهٔ نجف بود، چنین مطالبی گفته است» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۴۹/۱). این دو روایت، یک تصویر و نمای کلی از روایات سایر هواداران امام خمینی نیز هست که با رقت و غلظت‌های مختلفی ارائه شده است.

حجت‌الاسلام سیدمحمدرضا برقعی نیز در خاطرات خود نقل می‌کند که سید محمد روحانی، آیت‌الله خمینی را به لحاظ علمی در سطح نازلی می‌دانست و درجایی گفته بود «ایشان [آیت‌الله خمینی] تنها به درد تدریس معالم الاصول می‌خورد» (فراستی، ۱۳۷۹: ۵۶/۲).

۲- جذب طلاب جوان جهت خالی کردن اطراف امام خمینی و انزوای ایشان:

حجت الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی پور، از اعضای روحانیون مبارز نجف، در خاطرات خود روایت می کند «سید محمد روحانی در مخالفت با امام و نهضت اسلامی، گوی سبقت را از همه ربوده بود... او خوب فهمیده بود که موتور نهضت اسلامی به واسطه نیروهای جوان در حوزه‌ها به حرکت درآمده است... لذا از همان اول با ترفندهایی اقدام به جدا نمودن آنان از نهضت و امام کرد» (محتشمی پور، ۱۳۷۶: ۴۹۴/۱). «او [سیدمحمد روحانی] سعی می کرد کسانی را که به عشق امام از ایران می آمدند به هر نحو ممکن جذب کند. او محور مخالفین و برنامه ریز تحریکات ضد امام بود» (محتشمی پور، همانجا). حجت الاسلام محتشمی پور، روش سیدمحمد روحانی برای جذب طلاب جوان را چنین تشریح می کند: «اولاً به عناوین مختلف آنان را مهمان می کرد و به احترام آنان عده ای از فضایی نجف را نیز برای صرف شام یا نهار دعوت می کرد. همچنین بیشتر روزهایی که صبح برای تفرج به کنار شط فرات در کوفه می رفت، به وسیله برخی نزدیکان و اطرافیانش از آنان برای صبحانه و به اصطلاح گعده دعوت می کرد... ثانیاً در رسیدگی به اوضاع معیشتی و درسی این نیروها و راهنمایی آنان در کیفیت درس و بحث و تعیین اساتید در سطوح مختلف دخالت می کرد. این بذل توجه و راهنمایی و مساعدت و کمک های گوناگون در آن فضای غربت برای افراد تازه وارد کشش و جذبه فوق العاده داشت» (محتشمی پور، ۱۳۷۶: ۵۰۷/۱).

۳- اتهامات چپ گرایی و کمونیست بودن به روحانیون هوادار امام خمینی و نهضت اسلامی:

حجت الاسلام محمدحسین شریعتی اردستانی مشهور به شیخ الشریعه از دیگر هواداران آیت الله خمینی و بعدها یکی از اعضای دفتر ایشان در مصاحبه ای خاطرنشان می کند که: «در رأس معاندین امام در نجف، آقا سیدمحمد روحانی بود... تز ایشان این بود که هر جریان مخالف شاه را الهام گرفته از توده ای های کمونیست و چپ می دانست و مثلاً ما را عضو جبهه ملی و حزب توده می دانستند» (شریعتی اردستانی، مصاحبه با سایت جماران، ۲۹ دی ۱۳۹۰).

حجت الاسلام محمدحسن اختری، مدعی است سید محمد روحانی این اتهام را مستقیماً درباره شخص امام خمینی نیز مطرح کرده بود. اختری در روایت خود به شروع درس های ولایت فقیه امام خمینی در نجف اشاره کرده و می گوید: «وقتی امام درس حکومت اسلامی را شروع کردند، به نقل بعضی افراد، ایشان [سید محمد روحانی] گفته بود این مطالبی است که

از سفارت شوروی برای ایشان آورده‌اند و این چیزها عقاید کمونیستی است که ایشان بیان می‌کنند و حتی به سی - چهل نفر از طلبه‌های مخلص، روشن و فاضل امام تهمت کمونیست بودن می‌زد و این‌گونه مطالب می‌گفت» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶: ۵۵/۱).

۴- اتهام همکاری و نزدیکی با حزب بعث عراق:

اتهام همکاری با حزب بعث - حزب حاکم عراق - که نه فقط روابط تیره‌ای با دولت ایران داشت که روابطش با حوزه نجف و مرجعیت آن نیز رابطه‌ای خصمانه بود، اتهامی بود که می‌توانست حوزه نجف را به شدت نسبت به هواداران امام خمینی و مبارزان انقلابی ایرانی در نجف بدبین و بی‌اعتماد کند.

حجت‌الاسلام سید محمود دعایی که قریب به هشت سال در رادیو بغداد، برنامه صدای روحانیت مبارز ایران را اجرا می‌کرد در خاطراتش می‌گوید: «یک‌بار کیف مرا از جیبم بلند کردند. توی آن کیف کارت شناسایی و کارت تردد به ساختمان رادیو بود. این کارت را دزدیده بودند، بعد در منزل یکی از دوستان که به منزل سیدعبدالهادی شیرازی (کانون تجمع علما و فضلالی نجف) تردد داشت، انداخته بودند تا مرا افشا کنند و بگویند فلانی کارت تردد دارد» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷: ۹۵). خاطره دعایی نشان می‌دهد که افشا شدن ارتباط با دولت بعثی حتی در حد استفاده از رادیوی آن‌ها تا چه اندازه می‌توانسته باعث بدبینی طلاب و علمای نجف شود.

۵- فعالیت و تبلیغات همه‌جانبه برای تثبیت مرجعیت عامه آیت‌الله خویی و جلوگیری از

مرجعیت عامه امام خمینی:

پس از درگذشت آیت‌الله سیدمحسن حکیم در خرداد ۱۳۴۹ ه. ش، آتش اختلافات موجود به حد انفجار رسید. درحالی‌که روحانیون مبارز هواخواه آیت‌الله خمینی در نجف، رهبر خود را مرجع علی‌الاطلاق و جانشین بر حق آیت‌الله حکیم می‌دانستند و برای اعلام و تثبیت مرجعیت ایشان تلاش می‌کردند، اما درنهایت این مرجعیت آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی بود که با اقبال بیشتری مواجه شد. در این زمینه نیز انقلابیون بیشترین نقش را به فعالیت‌های وسیع سیدمحمد روحانی نسبت می‌دادند. آیت‌الله روحانی از مبرزترین شاگردان خویی بود. «[آیت‌الله روحانی] شاگرد ارشد آقای خویی هم بود. رابطه علمی ایشان با آقای خویی مثل رابطه آقای منتظری به امام بود و آقای خویی شاگردی بزرگ‌تر از ایشان نداشت» (شریعتی اردستانی، مصاحبه با سایت جماران، ۲۹ دی ۱۳۹۰).

حجت‌الاسلام محتشمی‌پور در خاطرات خود به نقش سیدمحمد روحانی در ترویج و تثبیت مرجعیت عامه آیت‌الله خویی اشاره کرده و از جمله از بیانیه جمعی از فضایی حوزه نجف در تأیید مرجعیت آیت‌الله خویی یاد می‌کند که از جمله مهم‌ترین امضای آن متعلق به سیدمحمد روحانی بود (محتشمی‌پور، ۱۳۸۷: ۸۲/۲).

مرجعیت عامه امام خمینی علی‌رغم تلاش‌های هوادارانش به دلایل گوناگون با استقبال مواجه نشد و زعامت حوزه نجف در اختیار آیت‌الله خویی قرار گرفت. حتی روحانیونی که نه فقط رابطه خصمانه‌ای با آیت‌الله خمینی و هوادارانش نداشتند، بلکه ارتباط دوستانه و بعضاً نزدیکی نیز با ایشان برقرار کرده بودند، در این مقطع از ترویج مرجعیت ایشان خودداری کردند. چنانکه آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر و سیدموسی صدر نیز مرجعیت آیت‌الله خویی را ترویج و تبلیغ کردند.

ظاهراً این مسئله چندان بر یاران انقلابی امام خمینی گران آمد که برخی از آنان را واداشت تا رویارویی با آیت‌الله سیدمحمد روحانی را به مرحله تازه‌ای به قصد نابودی کامل جایگاه وی سوق دهند.

۴. نقد و ارزیابی روایات روحانیون هوادار امام خمینی از عملکرد سید محمد روحانی

نخستین نکته‌ای که در ارزیابی این روایات بایست بدان اشاره کرد، آن است که متأسفانه روایات منسجمی از طرف دیگر ماجرا یعنی سیدمحمد روحانی و شاگردان و هواداران ایشان در اختیار نیست؛ بنابراین به‌ناچار می‌بایست پژوهش را تنها بر اساس روایات هواداران امام خمینی و ارزیابی و تحلیل آن‌ها سامان داد.

دومین نکته مهم درباره این روایات، آن است که این روایات مطلقاً شفاهی‌اند. این نکته‌ای است که البته از دید برخی از تدوین‌کنندگان این روایات نیز نادیده نمانده است. به‌عنوان نمونه یکی از تدوین‌کنندگان در ضمن گفتگو با حجت‌الاسلام اختری این موضوع را با ایشان در میان می‌گذارد: «آیا موضع‌گیری آقای محمد روحانی در مورد امام به‌صورت کتبی بود یا این که ایشان در مجامع رسمی مختلف مخالفت خودشان را اعلام می‌کردند؟» و اختری چنین پاسخ می‌دهد که «نه! این مخالفت‌ها کتبی نبود و در مجامع رسمی به‌صورت علنی ابراز نمی‌شد.

این صحبت‌هایی بود که در مجامع خصوصی بین آن‌ها زده می‌شد و یا در حضور محدودی از افراد گفته می‌شد و جنبه علنی نداشت. حتی شاید امام تمام این حرف‌ها را نشنیده بود و فقط در بین طلبه‌های دوستدار امام رد و بدل می‌گشت» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۵۵/۱).

آیت‌الله خاتم یزدی نیز در خاطرات خود با اذعان به غیرعلنی و غیررسمی بودن این مخالفت‌ها، بر مکانیسم پخش شایعات تخریب‌کننده از مسیرهای غیرمستقیم اشاره می‌کند. ایشان در خاطرات خود می‌گوید: «آقای سید محمد روحانی... با عواملی که در اختیار داشت با پخش شایعاتی درباره اطرافیان امام، حیثیت آن‌ها را لکه‌دار و مخدوش می‌کرد. بعضی از عوامل ایشان، زن‌ها بودند که در محافل و مجالسی که همیشه به مناسبت‌های مختلف در نجف برپا می‌شد، با دامن زدن به این شایعات موجب گسترش و پخش وسیع آن در سطح شهر می‌شدند؛ و آقای سیدمحمد روحانی چون از شخصیت‌های شناخته‌شده نجف بود و با افرادی اعم از روحانی و غیرروحانی و عرب و عجم آشنایی داشت، به‌خوبی از این قضیه برای کوبیدن حریف استفاده می‌کرد. لذا شایعه‌ای که توسط این‌ها ساخته می‌شد به سرعت در تمام شهر پخش می‌گردید و شما به هر گوشه بازار و کوچه و خیابان که قدم می‌گذاشتید، می‌دیدید که مردم درباره آن شایعه گفتگو می‌کنند» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۳۱-۱۳۲).

بدیهی است که اذعان به این نکات، به آن معنا نیست که این روایات فاقد ارزش استنادی‌اند، یا آنکه این دست مخالفت‌ها یا شایعه‌سازی‌ها از سوی سیدمحمد روحانی و اطرافیان ایشان، انجام نشده است، بلکه توجه به این نکات، مسیری را برای تدقیق بیشتر در این روایات و ارزیابی و نقد دقیق‌تر و جدی‌تر آن‌ها می‌گشاید؛ بنابراین می‌بایست روایات ارائه‌شده توسط هواداران امام خمینی در نجف را، هم در مقایسه با داده‌های تاریخی مستقل دیگر و هم در مقایسه با یکدیگر ارزیابی و پالایش کرد.

نکته سوم؛ تفکیک فائل شدن میان اطرافیان آیت‌الله خمینی است. این تفکیک به روشنی در روایات هواداران ایشان نیز دیده می‌شود. آیت‌الله خاتم یزدی این تفکیک را به شکل روشنی بیان کرده است. «یاران و علاقه‌مندان نزدیک به حضرت امام را به دو گروه و دسته کلی می‌توان تقسیم کرد. گروه اول جمعی از فضلا و شاگردان سایر حضرات آیات بودند که با آمدن امام به نجف اشرف به محفل درس ایشان آمدند و شیفته و ویژگی‌های علمی و اخلاقی ایشان شدند... این عده علاوه بر شرکت در محافل درس و بحث امام... در کار تنظیم و تدوین آثار قلمی امام

هم مشارکت داشتند، اما در کارهای سیاسی و مبارزاتی نقشی نداشتند و دخالت نمی‌کردند و به همین خاطر این‌ها در دیدگاه مردم در ردیف سایر فضلا و طالبان علم به شمار می‌آمدند... اما گروه دوم از یاران امام را عمدتاً افراد مبارز و انقلابی تشکیل می‌دادند. منتهی خود این گروه به دو قسم تقسیم می‌شدند. عده‌ای از این‌ها قبل از ورود امام به نجف به خاطر فعالیت‌های سیاسی از سوی رژیم تحت تعقیب قرار گرفته و به عراق گریخته بودند؛ اما گروه دوم، بعد از تبعید امام به عراق به تدریج وارد نجف شده و مشغول فعالیت و مبارزه سیاسی در کنار حضرت امام گردیده بودند، اگرچه به صورت کج دار و مریز در درس و بحث هم شرکت می‌کردند. متأسفانه این عده مورد آماج تهمت‌ها و برچسب‌ها از سوی مخالفان و معاندان و بعضی از مردم قرار می‌گرفتند. گاهی این‌ها را توده‌ای و کمونیست می‌نامیدند و یک روز این جوانان انقلابی و مسلمان را لیبرال‌منش و طرفدار مصدق به حساب می‌آوردند... ناگفته نماند که بعضاً عملکرد تند و افراطی خود این جوانان مبارز باعث می‌شد که حریف دست‌به‌کار شده و اتهامات ناروایی به این‌ها وارد سازد» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۳۰-۱۳۱).

این روایت مرحوم خاتم یزدی، نکات بسیار مهمی را روشن می‌کند: اولاً؛ هواداران و اطرافیان امام خمینی در سال‌های تبعید در نجف، یک گروه منسجم و از یک جنس نیستند. برای یک گروه، بُعد علمی و فقه‌ای امام خمینی اهمیت دارد و برای گروه دیگر، بُعد سیاسی و مبارزاتی. ثانیاً؛ بر اساس این تفکیک، گروه اول در ردیف فضلا و طالبان علم حوزه قرار می‌گیرند که برخی از آنان خود از مدرسین حوزه نجف محسوب می‌شدند، مثل خود خاتم یزدی، راستی کاشانی و جعفر کریمی (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۴۸/۱) و گروه دوم مبارزان انقلابی جوان که به صورت کج دار و مریز در بحث و درس شرکت می‌کنند و بنابراین از نظر علمی، بهره و سطح چندانی ندارند و به همین سبب امام خمینی هیچ‌گاه کارهای مربوط به حوزه مرجعیت (استفتا، اخذ وجوہات و نمایندگی مالی و...) را به ایشان ارجاع نمی‌داد (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶: ۱۲۶/۲). ثالثاً؛ همین گروه دوم هستند که به خاطر فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی، آماج اتهام‌های ناروا قرار می‌گیرند؛ و رابعاً؛ بعضاً عملکرد تند و افراطی خود آن‌هاست که باعث ایجاد شایعات و اتهامات علیه آن‌ها می‌شود.

این نکات ارزنده خود مبنایی است برای تفکیک کردن شایعات و اتهاماتی که درباره شخص امام خمینی و هواداران ایشان مطرح می‌شد. یک دسته از این شایعات، در باب توانایی‌های علمی امام خمینی بود؛ و دسته دیگر، اتهاماتی که به خاطر فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی،

گاه علیه شخص ایشان و عمدتاً علیه هواداران و شاگردان ایشان پخش می‌گردید. این تفکیک، در تحلیل رویارویی‌های طرفین، بسیار حائز اهمیت است. بخشی از این رویارویی‌ها در چارچوب نزاع تاریخی قم و نجف قابل تحلیل‌اند، نزاع‌هایی که فراتر از نزاع‌های شخصی و در اساس، نزاع‌های اصولی، علمی و گفتمانی میان دو حوزه اصلی جهان تشیع، یعنی نجف و قم هستند و بخش دیگر، رویارویی‌هایی بر اساس شخصیت یا عملکردهای طرفین رویارویی در یک برهه تاریخی خاص هستند؛ بنابراین به نظر می‌آید که در ارزیابی و تحلیل این رویارویی‌ها و روایات به‌جامانده از آن‌ها می‌بایست به نقاط منازعه در هر روایت توجه جدی داشت. به‌عنوان نمونه پژوهشگر می‌بایست بین نسبت دادن اتهام کمونیست یا توده‌ای بودن به هواداران مبارز امام خمینی، با اتهام ضعف علمی به شخص ایشان تفکیک جدی قائل شود. چراکه قسمت عمده‌ای از اتهام اول به عملکرد روحانیون مبارز بازمی‌گردد و موضوع دوم به نزاع اصولی و علمی میان نجف و قم.

بر پایه این تحلیل‌ها، روایات هواداران و شاگردان امام خمینی را می‌توان به بوته ارزیابی گذاشت. از میان مسائل مطرح‌شده در روایات هواداران امام، بر بعضی مسائل تأکید بیشتری شده و ظاهراً جدی‌تر به نظر می‌رسند؛ همچون جذب طلاب جوان به‌منظور خالی کردن اطراف آیت‌الله خمینی و منزوی کردن ایشان، اتهام چپ‌گرایی و گرایش‌های کمونیستی به یاران امام، اتهام همکاری با حکومت بعثی عراق، جلوگیری از مرجعیت عامه آیت‌الله خمینی پس از رحلت آیت‌الله حکیم و معارضه علمی با آیت‌الله خمینی و زیر سؤال بردن توانایی علمی ایشان. در ادامه به بررسی روایات مربوط به موارد اشاره‌شده به‌استثنای مورد آخر (معارضه علمی با آیت‌الله خمینی) که موضوعی فراتر از حوزه تخصصی این مقاله است، می‌پردازیم.^۱

۱- جذب طلاب جوان، برای منحرف کردن آن‌ها از مسیر مبارزه و منزوی کردن امام

خمینی:

پیش‌تر به روایت حجت‌الاسلام سیدعلی‌اکبر محتشمی‌پور در این خصوص اشاره شد. محتشمی‌پور معتقد است که سیدمحمد روحانی «محور مخالفان و برنامه‌ریز تحریکات ضد امام بود و عناد خاصی نسبت به شخص امام داشت» (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶: ۵۰۷/۱). او تمام

۱. برای کسب برخی آگاهی‌های اولیه از زمینه‌ها و ریشه‌های این نزاع اصولی و علمی، رک: مصاحبه حجت‌الاسلام محمد قائینی با فرید مدرس مندرج در خبر آنلاین ۳ شهریور ۱۳۹۰؛ و نیز "امام بدون تحریف"؛ مصاحبه حجت‌الاسلام محمدرضا رحمانی با خبرگزاری تسنیم ۱۲ خرداد ۱۳۹۷.

فعالیت‌های سیدمحمد روحانی درزمینه جلب و جذب طلاب جوان و تازه‌وارد به حوزه نجف را برای معارضا با امام خمینی و استحاله و خاموش کردن موتورهای انقلاب، یعنی طلاب جوان می‌داند (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶: ۴۹۴/۱). او معتقد است که نزدیک شدن به سیدمحمد روحانی نتیجه‌ای جز «دوری از معیارهای ارزشی، انقلابی و اسلامی نداشت» (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶: ۵۰۸/۱).

اصل روایت محتشمی‌پور در خصوص فعالیت سیدمحمد روحانی برای جذب طلاب جوان و نوپای نجف را روایت‌های دیگر نیز تأیید می‌کند؛ اما روایت محتشمی‌پور، بنا به دلایلی روایتی نه فقط ناتمام که تا حد زیادی یک‌سویه است:

نخست آنکه؛ فعالیت روحانی برای جذب طلاب جوان، نظارت و راهنمایی آن‌ها در مراحل تحصیل، پیگیری وضعیت علمی و معیشتی آن‌ها و... که محتشمی‌پور به آن‌ها اشاره کرده را اساساً نمی‌توان صرفاً به مسئله عناد شخصی با آیت‌الله خمینی تقلیل داد. این فعالیت آیت‌الله روحانی، نشأت گرفته از دیدگاهی بود که دست بر قضا آن‌هم به دنبال نزدیک کردن طلاب علوم دینی به مسیر معیارهای ارزشی و اسلامی بود! دیدگاهی که وظیفه طلاب علوم دینی در حوزه را پیش و بیش از هر چیز، تحصیل علوم دینی و ترقی علمی آن‌ها می‌دانست. دوم آنکه؛ همان‌گونه که حجت‌الاسلام اخترى در خاطرات خود اشاره کرده است: «آقای سیدمحمد روحانی با افراد دیگر روحانی غیر طرفدار امام تفاوت داشت. بعضی علما داشتیم که می‌گفتند با سیاست کاری نداریم و برای خودمان درس می‌خوانیم و درس می‌گوییم و به کسی کاری نداریم ولی این آقای سیدمحمد روحانی یک روحانی سنتی به‌دور از سیاست و فعالیت‌های سیاسی نبود» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۴۹/۱)، اما به‌عنوان یک مجتهد، اساس مبارزه روحانیون هوادار امام خمینی با نظام پادشاهی ایران را قبول نداشت. این عدم قبول مبارزه، هم سوبه اعتقادی داشت و هم سوبه عملکردی؛ یعنی اینکه سیدمحمد روحانی، اولاً اعتقادی به مبارزه با نظام سلطنتی ایران نداشت و مبارزه و تضعیف تنها حکومت شیعه جهان که بزرگ‌ترین پشتوانه و حامی حوزه شیعه نجف در مقابل حاکمیت بعثی بود را اساساً غلط و یحتمل نامشروع می‌دانست و ثانیاً برخی عملکردهای روحانیون مبارز هوادار آیت‌الله خمینی نیز او را در این عدم اعتقاد و رویارویی مصمم‌تر می‌کرد. همان عملکردهایی که آیت‌الله خاتم یزدی با عنوان «عملکردهای تند و افراطی جوانان مبارز» یاد کرده است (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۳۱). سوم آنکه؛ محتشمی‌پور تنها از دید یک انقلابی به تمام ماجرا می‌نگرد.

دیدنی که هر آنچه در راستای انقلاب قرار نگیرد را باطل و ناشی از دشمنی و ارتباط با دشمنان می‌پندارد. بر این اساس محتشمی‌پور دیگر نیازی نمی‌بیند تا روایت جذب طلاب جوان توسط روحانی و خروجی آن را به پایان برساند. برای تکمیل این بخش روایت، می‌توان از خاطرات حجت‌الاسلام فاضل استرآبادی استفاده کرد. «آیت‌الله روحانی، افراد فاضل و قوی را جذب می‌کرد و درس می‌گفت. محل درسش هم منزلش بود. شاگردانش را از لحاظ علمی خوب بار می‌آورد... در مجموع باید بگویم شاگردان آقای روحانی از نظر علمی خیلی خوب بودند...» (احمدی طالشیان، ۱۳۸۹: ۱۷۹-۱۸۳). آشکار است که مسئله محتشمی‌پور، نپیوستن شاگردان روحانی به انقلاب است و با این رویکرد، می‌تواند جنبه‌های علمی و فقهانی روحانی را نیز نادیده بگیرد (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۳۵۷)؛ و در نهایت چهارم اینکه؛ روایت محتشمی‌پور در بخش دیگری نیز ناتمام است. این بخش ناتمام را روایت حجت‌الاسلام محمدعلی رحمانی، یکی دیگر از روحانیون مبارز هوادار امام خمینی می‌تواند تکمیل کند: «در نجف جبهه‌بندی ایجاد شده بود و زمانی که یک طلبه از ایران به نجف می‌آمد زود می‌رفتیم و از او استقبال می‌کردیم که اگر دیر می‌رسیدیم می‌رفت سمت آن‌ها و سمت ما نمی‌آمد. پس زود می‌رفتیم و جذبش می‌کردیم.» (رحمانی، مصاحبه با خبرگزاری تسنیم ۲۱ خرداد ۱۳۹۷). روایت رحمانی نشان می‌دهد که ترفندهای جذب و یارگیری از میان طلاب جوان، کاملاً دوطرفه بوده و هر دو طرف به آن دست می‌زدند. با این حساب، به نظر نمی‌رسد جایی برای گلایه و اتهام زنی محتشمی‌پور باشد.

۲- اتهام چپ‌گرایی و گرایش‌های کمونیستی به یاران امام خمینی:

روایت‌های حجت‌الاسلام شریعتی اردستانی و حجت‌الاسلام اختری در این خصوص پیش‌تر نقل شد. ظاهراً این مورد از سایر اتهامات، عمومیت و تکرار بیشتری داشته است. چراکه در غالب روایات روحانیون مبارز به چشم می‌خورد. در روایت حجت‌الاسلام شریعتی به همین مقدار اکتفا شده که «[آقای روحانی] قبول نداشتند که کسی با شاه مبارزه کند ولی چپ نباشد» (شریعتی اردستانی، مصاحبه با سایت جماران، ۲۹ دی ۱۳۹۰) و حجت‌الاسلام اختری نیز گلایه‌مندانه می‌گوید: «به سی - چهل نفر از طلبه‌های مخلص، روشن و فاضل امام تهمت کمونیست بودن می‌زد» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶: ۵۵/۱).

در ارزیابی این گروه از روایات، با اذعان و اعتراف به اینکه قطعاً و یقیناً هیچ‌کدام از روحانیون مبارز هوادار آیت‌الله خمینی گرایش کمونیستی نداشته‌اند، می‌توان گفت که شایعات و

اتهاماتی که علیه این روحانیون جوان مبارز منتشر می‌شد تا حدی ناظر به نوع عملکرد خود این روحانیون جوان بوده است. در روایاتی که این روحانیون به گله‌گزاری و شکایت از این اتهامات و شایعات اختصاص داده‌اند، معمولاً به این وجه عملکردی اشاره‌ای نشده است؛ اما در خلال روایت‌های دیگر برخی از آن‌ها می‌توان وجه دیگر موضوع برای تکمیل کردن این روایات را جستجو کرد.

حجت‌الاسلام اسماعیل فردوسی پور، از روحانیون مبارز و انقلابی نجف، در خاطراتش می‌گوید: «ما در آن موقع حتی با کسانی چون حسن ماسالی و سنایی که از رهبران کمونیست بودند، ارتباط داشتیم. آن‌ها به منزل ما و دیگر دوستان و حتی به منزل حاج‌آقا مصطفی رفت‌وآمد می‌کردند. البته نکات شرعی را رعایت می‌کردیم و ظرف‌ها و استکان‌های آن‌ها را آب می‌کشیدیم. در واقع ما دنبال کسانی می‌گشتیم که بگویند «مرگ بر شاه» و به ایدئولوژی و اعتقاد آن‌ها کاری نداشتیم» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۱۱۸/۲-۱۱۹).

سید محمود دعایی، از دیگر روحانیون مبارز نجف نیز در مصاحبه‌ای، اگرچه اشاره می‌کند که بیشترین ارتباط امام خمینی و هواداران انقلابی او با تشکل‌های اسلامی بود، اما در عین حال از ارتباط کسانی چون ماسالی و حسین ریاحی با مبارزان انقلابی سخن می‌گوید. این ارتباط در حالی است که ایشان در همین روایت به مائوئیست بودن ریاحی اذعان می‌کند (دعایی، ۱۳۸۴: ۱۱-۱۹).

دعایی در خاطراتش به ارتباطات گسترده با سازمان مجاهدین خلق و عضویت در آن سازمان اشاره می‌کند. او روایت می‌کند که حتی زمانی که متوجه گرایش‌های ضد اسلامی و مارکسیستی در میان اعضای سازمان شد، اگرچه از عضویت سازمان خارج گردید، اما تا پیش از اعلام رسمی مارکسیست شدن سازمان، همچنان با این توجیه که «چون شما سدی در مقابل امپریالیسم و رژیم شاه هستید، من کمک به شما را مانند کمک به سایر مبارزین وظیفه خود می‌دانم» به همکاری و ارتباط با آن‌ها ادامه داد (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

محمد رضا ناصری، از اعضای ارشد روحانیون مبارز در نجف، نیز در خصوص این روابط می‌گوید: «در میان دوستان ما دو دیدگاه نسبت به مبارزان ضد حکومت پهلوی - از جمله کمونیست‌ها - وجود داشت. گروهی می‌گفتند می‌شود از نیروهای ضد شاه استفاده کرد و کمونیست‌ها نیز همین اعتقاد را داشتند که تا رسیدن به مقصد می‌شود همکاری کرد و بعد

جدا شد، دسته دیگر چنین اعتقادی نداشتند» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۲۰۲/۲).

بنا بر آنچه گفته شد، می‌توان چنین تحلیل کرد که حداقل رواج و شیوع این اتهام و شایعه در محیط نجف تا حد زیادی معلول عملکردهای بخشی از روحانیون مبارز و انقلابی بود. بدیهی است که این ارتباط‌های گسترده، اگرچه از نگاه روحانیون مبارز، کاملاً سیاسی و جزئی از تاکتیک‌های مبارزه با رژیم شاه محسوب می‌شد، اما دستاویزی بود برای رواج گسترده شایعات و اتهامات درباره آن‌ها و البته مشوب کردن ذهنیت مراجع بزرگ نجف. اتهاماتی که البته تنها با تکیه بر اینکه در خلوت، «نکات شرعی را رعایت و ظرف‌های کمونیست‌ها را آب می‌کشیدیم» قابل‌رفع و رجوع نبودند.

۳- اتهام همکاری با حکومت بعثی عراق:

روابط دولت‌های ایران و عراق در این مقطع و تا زمان انعقاد رسمی قرارداد الجزایر (۱۳۵۴ ه.ش) به خصوص بر سر موضوع اعمال حاکمیت بر اروندرود خصمانه بود. از جمله ابزارهایی که هر دو طرف، برای ایذا و تضعیف طرف دیگر به کار می‌بردند، تقویت مخالفان طرف دیگر به انحاء مختلف بود. رژیم پهلوی در این سال‌ها از مبارزان کُرد عراقی که با حکومت بغداد در حال مبارزه بودند، حمایت‌های گسترده مالی، تسلیحاتی و اطلاعاتی به عمل می‌آورد (الوندی، ۱۳۹۵). از سوی دیگر حکومت عراق نیز سعی می‌کرد تا با ایجاد پایگاهی از مخالفان و معارضان محمدرضا شاه در عراق، مقابله به‌مثل نماید. پذیرش تیمور بختیار در عراق و حمایت گسترده از او برای مبارزه با حکومت پهلوی نمونه‌ای از این تقابل بود.

در این میان روابط حکومت بعثی عراق با حوزه نجف نیز تیره و خصمانه بود. از نظر حکومت عراق، حوزه نجف نه‌فقط متمایل به حکومت ایران که وابسته و تحت حمایت آن بود. اگرچه نظر حکومت عراق از این رابطه به‌شدت اغراق شده بود، اما کاملاً نیز خالی از حقیقت نبود. برای حوزه نجف، ایران پایگاه تشیع و حکومت ایران، تنها حکومت شیعه جهان بود. از نظر مرجعیت نجف، ایران تنها کشوری بود که «بر سر مأذنه‌های آن اَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلى الله» گفته می‌شد (بصیرت منش، ۱۳۹۷: ۳۵۴) و بنابراین حفظ و حراست و حمایت از آن امری واجب بود. از سوی دیگر، حوزه نجف نیز در مقابل تسلط حاکمیت سنی عراق، به حمایت حاکمیت شیعه ایران

وابسته بود^۱. این همه سبب می‌شد تا رابطه حکومت عراق با حوزه نجف، رابطه‌ای خصمانه و بر اساس کنترل، مهار و سرکوب حوزه نجف و مراجع آن باشد.

بدیهی است که در چنین فضایی، هرگونه همکاری با دولت عراق و ارگان‌های آن، در فضا و جو عمومی حوزه نجف، عملی خیانت‌بار و در راستای همکاری با دشمنان تشیع و حوزه نجف تلقی می‌شد. روایت حجت الاسلام دعایی درباره دزدیده شدن کارت تردد او به رادیو بغداد جهت افشا و بی‌آبرو کردن وی، حاکی از همین فضا است.

اگرچه بر خوردهای قاطع شخص آیت‌الله خمینی با مقامات عراقی، مشهور بود، اما شایعات و اتهامات درباره اطرافیان او به شدت رواج داشت. به نظر می‌رسد در این مورد نیز، قسمتی از این اتهامات، ناظر به عملکرد بخشی از روحانیون مبارز بود و بخشی دیگر را نیز احتمالاً حکومت عراق به عمد دامن می‌زد.

همکاری سید محمود دعایی با رادیو بغداد و اجرای برنامه‌های رادیو نهضت روحانیت ایران به مدت قریب به هشت سال که برنامه‌ای در راستای مبارزه با رژیم ایران بود و به گفته دعایی در آن علاوه بر اخبار، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های روحانیون مبارز، اخبار و بیانیه‌های سایر گروه‌های معارض با رژیم ایران از جمله گروه‌های چریکی مارکسیستی نیز پخش می‌شد (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷: ۹۵) نمونه‌ای از چنین عملکردهایی است.

حجت الاسلام دعایی در مصاحبه‌ای روایت دیگری نیز از این گونه عملکردها ارائه می‌کند. ایشان در مصاحبه با فصلنامه مطالعات تاریخی می‌گوید: پس از مطرح شدن مباحث ولایت فقیه در جلسات درس امام، «دوستان به سرعت این مباحث را پیاده، ترجمه و منتشر کردند. منتهی این سرعت عمل دوستان، مشکلاتی را ایجاد کرد... آن موقع فعالیت‌های تبلیغاتی رادیوهای دو رژیم شدیداً علیه هم بود... مرحوم حاج آقا مصطفی برای پخش این مباحث از رادیو فارسی بغداد، از نفوذ کسی استفاده کرد که متأسفانه شخص خوش‌نامی نبود... سید موسی اصفهانی... شخص بدنامی بود. او شخصاً رفت در رادیو فارسی بغداد و شروع به خواندن این مباحث از روی متن کرد. او رفیق شخصی صدام بود و در توطئه‌هایی به نفع آن‌ها وارد شده

۱. حمید بصیرت منش در اثر ارزشمند خود، حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران، روابط، وابستگی‌ها و دلبستگی‌های متقابل حوزه نجف و حکومت‌های ایران به یکدیگر را به تفصیل بررسی و تحلیل کرده است.

بود... به‌هرحال این جزوه‌ها را او در رادیو خواند و چون آدم بدنامی بود، تأثیر خوبی نداشت» (دعایی، ۱۳۸۴: ۲۳).

سید موسی اصفهانی، روابط نزدیکی با صدام حسین، معاون وقت ریاست جمهوری عراق داشت و از طرف دیگر مشاور و وکیل تیمور بختیار در عراق بود.

در مواردی نیز حکومت عراق به شکلی باعث دامن‌زدن به این شایعات می‌شد. به‌عنوان نمونه در سال ۱۳۴۸ ه.ش و هم‌زمان با فشار حکومت عراق به حوزه نجف و زعمیم آن آیت‌الله سیدمحسن حکیم که منجر به حصر آیت‌الله حکیم و تحت تعقیب قرار گرفتن پسرش سیدمهدی به جرم جاسوسی شد، حکومت عراق، اقدام به بازداشت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی فرزند امام خمینی نیز کرد؛ اما «فاصله رفتاری که در بغداد با مصطفی شد، با برخوردی که با فرزند آیت‌الله حکیم شد، از زمین تا آسمان بود. مصطفی را به دیدار حسن البکر بردند، دلجویی کردند، از او و پدرش تقاضای همکاری کردند و یک ساعت مچی هم به او هدیه دادند» (بهبودی، ۱۳۹۷: ۶۰۴).

این‌همه می‌توانست زمینه‌ای در تشدید این اتهامات و شایعات در خصوص همکاری و نزدیکی هواداران امام خمینی با حکومت عراق باشد.

۴- جلوگیری از مرجعیت عامه امام خمینی پس از رحلت آیت‌الله حکیم:

روایت حجت‌الاسلام محتشمی‌پور از ترویج مرجعیت آیت‌الله خویی توسط فضلالی حوزه نجف و بیانیه آن‌ها مبنی بر مرجعیت عامه آیت‌الله خویی که سیدمحمد روحانی از امضاکنندگان آن بود، پیش‌تر نقل شد. ترویج و تثبیت مرجعیت آیت‌الله خویی، علیرغم تلاش همه‌جانبه هواداران مبارز آیت‌الله خمینی و به‌خصوص حمایت نکردن برخی فضلالی مشهور (همچون آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر و سیدموسی صدر) که روابط نزدیکی نیز با بیت امام خمینی داشتند، یکی دیگر از موارد مهمی است که هواداران امام، آن را بیش از همه به تحریک و توطئه سیدمحمد روحانی نسبت می‌دهند.

گذشته از منازعات دامنه‌دار اصولی و علمی میان حوزه‌های قم و نجف که تثبیت مرجعیت عامه آیت‌الله خمینی در نجف را بسیار دور از انتظار و بعید می‌کرد، داده‌های تاریخی مربوط به این زمان نیز بیش و کم نشان می‌دهند که احتمال مرجعیت عامه آیت‌الله خمینی در این زمان با وجود آیت‌الله خویی، حتی بدون فعالیت‌ها و تحریکات آیت‌الله روحانی نیز بسیار بعید بود.

واقعیت آنکه، نام آیت الله خمینی برخلاف حوزه قم برای شیعیان خارج از ایران ناشناخته بود و تنها پس از رحلت آیت الله حکیم و حمایت ایشان از مبارزات ضد اسرائیلی به تدریج نام ایشان در کشورهای عربی پیچید. حال آنکه نام آیت الله خوبی برای شیعیان خارج از ایران نیز کاملاً شناخته شده بود (بصیرت منش، ۱۳۹۷: ۳۸۲). دکتر صادق طباطبایی از قول سید موسی صدر در خصوص عدم ترویج مرجعیت آیت الله خمینی توسط او، نقل می کند که «آقای خمینی آن طور که در ایران شناخته شده، برای شیعیان خارج از ایران اصلاً شناخته شده نیستند. اگر من نام ایشان را مطرح کنم یک حالت تصنعی دارد که در شان ایشان نیست» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۷۳/۲). بصیرت منش به درستی اشاره می کند که «برای ایرانیان مقلد آیت الله خمینی ویژگی سیاسی ایشان و رویارویی او با رژیم پهلوی از اهمیت اساسی برخوردار بود. بدیهی بود شیعیان غیر ایرانی فاقد این احساس بودند. در خارج از ایران نگرش شیعیان به شاه به عنوان تنها پادشاه شیعه مذهب مطرح بود و به او احساس علاقه داشتند» (بصیرت منش، ۱۳۹۷: ۳۸۲-۳۸۳). از مجموع مباحث مطرح شده در این بخش می توان علیرغم نبود روایات معارض از سوی دیگر رویارویی، به تصویری تا حدودی جامع تر از فضای رویارویی آیت الله سید محمد روحانی و اطرافیان وی با هواداران و یاران مبارز آیت الله خمینی در نجف دست یافت. تصویری که لااقل می تواند تا حدی فضای کاملاً یک سو به حاکم بر روایات موجود را تلطیف کرده و فضای گسترده تری را برای تحلیل وقایع در اختیار پژوهشگر قرار دهد.

۵. روحانیون مبارز هوادار امام خمینی در نجف؛ گروه روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور

همان گونه که پیش تر اشاره شد، شاگردان و یاران آیت الله خمینی در نجف به دو گروه اصلی تقسیم می شدند. با اندکی تسامح می توان این دو گروه را با عناوین شاگردان علمی و شاگردان سیاسی امام تفکیک کرد. معارضه و رویارویی اصلی نیز در واقع میان همین گروه دوم (شاگردان سیاسی) با گروه آیت الله روحانی رخ می داد.

این روحانیون جوان و انقلابی، گروهی تقریباً بیست نفره بودند. حجت الاسلام محتشمی پور، افراد این گروه را چنین بر شمرده است: «شیخ محمدرضا رحمت، شیخ اسماعیل فردوسی پور، شیخ محمدرضا ناصری، سید هادی موسوی، سید محمود دعایی، سید حمید

روحانی، شیخ سیف‌الله قاسمپور، شیخ مرتضی نیکنام، شیخ حسن ثقفی، سیدباقر موسوی، شیخ ابراهیم فاضل، سیدعلی‌اکبر محتشمی‌پور، سیدمحمد سجادی، سیدرضا برقعی، شیخ محمد طاووسی، شیخ محمدحسین شریعتی، شهید شیخ محمد منتظری و مرحوم شیخ محمدحسین املایی» (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶: ۵۰۵/۱). این گروه بعدها نام «روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور» را برای خود برگزیدند و اسماعیل فردوسی‌پور، محمدرضا ناصری و سید علی‌اکبر محتشمی‌پور را به‌عنوان هسته مرکزی گروه انتخاب کردند (بهبودی، ۱۳۹۷: ۷۴۹).

اعضای گروه، اگرچه بر سر آرمان و هدف اشتراک داشتند، اما در سلیقه‌ها و شیوه‌های کار دچار اختلاف بودند. حجت‌الاسلام محمدرضا ناصری از اعضای این گروه می‌گوید: «دوستان ما در نجف دو گروه بودند: بعضی نظرشان این بود که ما کارهایی را که برای انقلاب، مفید و مؤثر می‌دانیم، انجام می‌دهیم و گاهی اوقات ضرورتی ندارد که امام در جریان باشد... گروه دوم معتقد بودند که امام سمبل مبارزه است و ما باید مبارزه را از دید ایشان انجام بدهیم و هر کاری را که می‌کنیم بایستی با جزئیاتش به اطلاع ایشان رسیده باشد» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲: ۲۰۱/۲). حجت‌الاسلام محتشمی‌پور، عضو دیگر این گروه در روایت دیگری، روایت سربسته و مجمل ناصری را اندکی باز می‌کند. محتشمی‌پور در این روایت به موضوع جالبی اشاره می‌کند: «سیاسیون و انقلابیون برای ایشان [آیت‌الله سید مصطفی خمینی] یک شخصیت مستقلی قائل بودند. چراکه حاج‌آقا مصطفی راجع به مسائل مختلف سیاسی صاحب‌نظر، اندیشه، تفکر و رسالت بود و خود برای مسائل مختلف سیاسی و مدیریتی، یک تیز و دکترین خاصی داشت... البته علت این که حاج‌آقا مصطفی در چنین موقعیتی قرار داشت ویژگی دیگری بود که حاج‌آقا مصطفی داشت، اینکه در ظاهر یک مقدار بازتر از امام عمل می‌کرد و درعین حال در برخی موارد، رادیکال‌تر از امام بود. حضرت امام در رابطه با مبارزات معتقد به مبارزه مسلحانه نبودند و می‌فرمودند که اگر این رژیم بخواهد در ایران سقوط کند، هیچ راهی جز حضور یکپارچه مردم در صحنه ندارد. با مبارزات مسلحانه و یک گروه و یک حزب خاص، شاه سقوط نمی‌کند و امریکا از این مملکت بیرون نمی‌رود. نه یک حزب قوی می‌تواند شاه را از بین ببرد، برای این که شاه قوی‌تر از هر حزبی است و نه یک گروه مسلح؛ زیرا ارتش شاه قوی‌تر از همه گروه‌های مسلح و احزاب است. بلکه تنها قدرتی که می‌تواند شاه و امریکا را در ایران به سقوط بکشد، حضور یکپارچه مردم است. این تفکر و تز امام بود که اکثریت قریب به اتفاق مبارزین اعم از روحانی و غیرروحانی با آن موافق نبودند. آن‌ها می‌گفتند:

«ممکن است که نظر امام درست باشد، اما چطور می‌توان مردم را به صحنه آورد؟ مردم را که با حرف نمی‌توان به صحنه آورد. تمام دستگاه‌های تبلیغاتی و رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها در خدمت شاه است و ما یا دهانمان بسته و یا در زندان، تبعید و یا در شکنجه‌گاه هستیم. ولی حاج‌آقا مصطفی ضمن احترام به نظر امام اعتقاد داشتند که از راه‌های دیگر مبارزه نباید جلوگیری کرد. بلکه باید حرکت‌های مسلحانه را نیز تأیید کرد. ایشان همه را به یادگیری آموزش نظامی و عملیات مسلحانه علیه رژیم تشویق می‌کردند و معتقد بودند که مبارزه مسلحانه یکی از راه‌هایی است که می‌تواند رژیم را ساقط کند. براین اساس، بخشی از مبارزین که در این زمینه با نظرات امام مخالف بودند، طبیعتاً جذب حاج‌آقا مصطفی می‌شدند و او را قبول داشتند... اگر حاج‌آقا مصطفی در نجف نبود، ممکن بود بخشی از مبارزین نسبت به امام مسئله‌دار شوند» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶: ۱۳۹/۱-۱۴۱).

این روایات اولاً؛ نشان‌دهندهٔ اختلاف نظر در شیوه‌های مبارزه با رژیم شاه و ضد انقلابیون در میان روحانیون مبارز در نجف است. ثانیاً؛ نشان می‌دهند که به احتمال قوی برخی از کارهایی که بعضی اعضای این گروه در مسیر مبارزه انجام می‌داده‌اند، نه فقط بدون اطلاع امام خمینی که احتمالاً برخلاف نظرات ایشان بوده است. ثالثاً؛ این گروه دوم بیش از آنکه از مشی شخص امام خمینی پیروی و به ایشان نزدیک باشند، به فرزند ارشد ایشان، آیت‌الله سید مصطفی خمینی نزدیک بوده‌اند.

به‌دقت نمی‌توان گفت که از اعضای گروه، چه کسانی به گروه اول (معتقد و پایبند به مشی آیت‌الله خمینی و مقید به مطلع بودن ایشان از جزئیات مبارزه) و چه کسانی به گروه دوم (معتقد و پایبند به آرمان و هدف آیت‌الله خمینی اما نه لزوماً معتقد به تمام مشی مبارزاتی ایشان) تعلق داشته‌اند؛ اما جسته‌گریخته در برخی روایات، می‌توان به بعضی نام‌ها رسید. حجت‌الاسلام محمدعلی رازی‌زاده (علیپور) در روایتی اشاره می‌کند که: «آقای سید حمید زیارتی، در زمینهٔ مسائل سیاسی با حاج‌آقا مصطفی در ارتباط بود. او معمولاً پیش از درس زودتر می‌آمد و مطالب و نوشته‌های دانشجویان خارج از کشور را می‌آورد و در این زمینه با ایشان کار می‌کرد؛ اما در آثاری درس به یاد ندارم که مسائل سیاسی را مطرح کرده باشند... اما [حاج‌آقا مصطفی] شب‌ها با برخی از آقایان به مباحث سیاسی می‌پرداخت. با افرادی مانند آقای [سید محمود] دعایی، آقای سید حمید زیارتی [روحانی]، آقای شیخ حسن کروبی، مرحوم

[محمدحسین] املائی و شهید محمد منتظری» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶: ۲۴۱/۲-۲۴۲).

ذکر این مبحث مقدماتی از آن رو ضرورت دارد که برخی روایات و شواهد تاریخی نشان می‌دهند که معارضه خصمانه روحانیون انقلابی هوادار آیت‌الله خمینی با آیت‌الله سیدمحمد روحانی، که از سال ۱۳۴۹ ه.ش شدت گرفت، از ناحیه برخی اعضای این گروه دوم صورت گرفته است.

۶. معارضه خصمانه روحانیون مبارز هوادار امام خمینی با آیت‌الله روحانی

گذشته از موضوع عدم ملاقات آیت‌الله روحانی با امام خمینی در روزهای آغازین ورود ایشان به نجف، از آغاز اختلافات جدی و رویارویی‌های خصمانه هواداران امام با آیت‌الله روحانی، اطلاع دقیقی در دست نیست. البته در برخی روایات، به منشأ این رویارویی‌ها اشاره شده است. حتی روایت شده که شروع‌کننده این دست برخوردهای خصمانه نیز همین روحانیون مبارز و انقلابی بودند. آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی در خاطرات خود می‌گوید: «بعضاً عملکرد تند و افراطی خود این جوانان مبارز باعث می‌شد که حریف نیز دست‌به‌کار شده و اتهامات ناروایی به این‌ها وارد سازد. به‌عنوان نمونه می‌توان به درگیری آقایان زیارتی [روحانی] و املائی و تعدادی از دوستانشان با آقای سیدمحمد روحانی اشاره کرد. منشأ درگیری این بود که آقایان ادعا می‌کردند، آقای سیدمحمد روحانی با سفارت ایران در عراق، ارتباط برقرار نموده و از آنجا پول دریافت کرده است. این قضیه که بنده از صحت و سقمش بی‌اطلاعم موجب شد که آقای سیدمحمد روحانی هم مقابله‌به‌مثل کرده و...» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

البته محتمل است که چون این خاطرات قریب به سه دهه پس از این وقایع روایت شده است، در ذهن راوی برخی موارد پس‌وپیش شده باشد؛ و اتهامات هواداران آیت‌الله خمینی به آیت‌الله روحانی، نه منشأ رویارویی که در واقع عکس‌العملی به کنش‌های آیت‌الله روحانی و اطرافیان ایشان بوده باشد.

به‌هرروی منشأ و آغاز رویارویی در هر نقطه‌ای باشد، با درگذشت آیت‌الله حکیم و تثبیت مرجعیت آیت‌الله خویی و ناکامی هواداران امام خمینی در ترویج و تثبیت مرجعیت عامه ایشان، این روحانیون جوان انقلابی، رویارویی با سیدمحمد روحانی را وارد فاز تازه و به‌شدت خصمانه‌ای کردند. موج اتهامات و شایعات ایجادشده علیه آیت‌الله روحانی در این مقطع به

حدی رسید که عملاً سیدمحمد روحانی را به قول حجت الاسلام شریعتی اردستانی «از حیث انتفاع ساقط کرد» (شریعتی اردستانی، مصاحبه با سایت جماران، ۲۹ دی ۱۳۹۰).

۶-۱ اتهام رابطه سیدمحمد روحانی با سفارت ایران در عراق و دریافت پول از دولت ایران در مرداد ۱۳۴۹ ه. ش شایعه ارتباط و مزدوری سید محمد روحانی با دولت شاهنشاهی ایران در عراق و کشف یک قطعه چک که از ایران برای او صادر شد، جنجال بزرگی آفرید. روحانیون هوادار آیت الله خمینی با پخش وسیع این خبر، آیت الله روحانی را مزدور دولت ایران نامیدند. دامنه این خبر آن قدر وسیع بود که در گزارشی از ساواک از آن به عنوان یک افتضاح برای سیدمحمد روحانی یاد شد (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶: ۵۱۶/۱۸). خبر کشف این چک، نه تنها در نجف که به قم نیز مخابره شد و حیثیت آیت الله سیدمحمد روحانی را به شدت خدشه دار کرد. هواداران آیت الله خمینی مدعی بودند که یک قطعه چک بانک رافدین عراق از سوی رژیم ایران برای سیدمحمد روحانی صادر شده، اما مأمور پست اشتباهاً آن را به آدرس شخصی که با آیت الله روحانی تشابه اسمی داشته تحویل می دهد و بدین ترتیب موضوع لو رفته و جنجال به پا می شود.

جلال الدین فارسی که در همین اوان برای دیدار با امام خمینی به نجف رفته بود، دو دهه بعد درباره این جنجال می نویسد: «موضوع روز نجف... موضوع چک بانک رافدین بود که می گفتند برای حجت الاسلام سیدمحمد روحانی - از مدرسین حوزه نجف - آمده است. این شایعه بر سر زبان ها افتاده بود. عده ای هم آن را باور کرده بودند. عجیب این است که تا به امروز عده ای آن را به عنوان یک امر واقع یاد می کنند. حال آنکه دروغ آشکاری بود که هیچ عاقلی و منصفی آن را باور نمی کرد. دو طلبه جوان توطئه می کنند نامبرده را به دلایلی بدنام کنند. قطعه چک سفیدی از بانک رافدین عراق را برداشته، مبلغی در محل آن می نویسند. شاید نام ایشان را هم در چک نوشته باشند. بعد مدعی می شوند این چک در جوف پاکت پستی از ایران اشتباهاً به آدرس یکی از این دو طلبه رسیده است. چک را می برند و نشان آن و این می دهند تا او را بدنام کنند. تصادفاً یکی با تعجب به آن ها می گوید پس چرا در چکی که برای بانک رافدین عراق است، مبلغ به جای اینکه به دینار نوشته شود به ریال که واحد پول ایران است، نوشته شده است؟ آن دو نفر که پی به اشتباه خود می برند چک ساختگی را پنهان می کنند. از

آن طرف شاگردان حجت‌الاسلام روحانی با جدیت چک را مطالبه می‌کنند تا به معرض تماشای درآمده و جعلی بودن آن ثابت شود. این دو نفر به مسافرت می‌روند» (فارسی، ۱۳۷۳: ۲۱۷-۲۱۸). جلال‌الدین فارسی، به نام آن دو طلبه اشاره‌ای نمی‌کند؛ اما جستجو در سایر روایات و برخی اسناد، البته بی‌آنکه ایجاد قطعیت کند، می‌تواند راهگشا باشد.

در خصوص این جنجال، در یکی از گزارش‌های ساواک آمده است: «سیدرضا صدر ضمن مذاکره خصوصی با شیخی از او شنیده است که دربارهٔ آسید محمد روحانی در نجف افتتاحیه به راه افتاده. بدین ترتیب که گویا حواله‌ای به مبلغ ۲۶۰۰۰ تومان از سفارت ایران برای او می‌آید و آورندهٔ حواله سیدمحمد روحانی را با زیارتی [سید حمید روحانی] اشتباه کرده و حواله را به زیارتی می‌دهد. زیارتی هم حواله را پلی‌کپی کرده و در نجف منتشر کرده و عین آن را هم به سفارت پس می‌فرستد» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶: ۵۱۶/۱۸). در این گزارش ساواک، یکی از آن دو طلبه، سید حمید روحانی [زیارتی] معرفی می‌شود.

حجت‌الاسلام عباسعلی عمید زنجانی، در روایتی اشاره می‌کند که: «یک‌بار دوستان امام یعنی آقای زیارتی سابق و روحانی فعلی و آقای سید محمود دعایی کاری هم درباره‌اش [سیدمحمد روحانی] کردند. البته خود این‌ها الآن منکر هستند. ولی آن زمان در نجف مشهور بود که این دو بزرگوار کارهایی در مخالفت با سیدمحمد روحانی می‌کردند» (حاجی بیگی کندری، ۱۳۷۹: ۱۳۷). در روایت حجت‌الاسلام عمید زنجانی که مربوط به سه دهه پس از این برهه است، این دو طلبه، سید حمید روحانی و سید محمود دعایی معرفی شده‌اند.

پیش‌تر به روایت آیت‌الله خاتم‌یزدی نیز اشاره شد. در روایت ایشان، نام سید حمید روحانی، محمدحسین املایی و برخی از دوستانشان ذکر شده است (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۳۱). از میان نام‌های مختلف ذکرشده در این سه روایت، نام سید حمید روحانی [زیارتی] در بین همه آن‌ها مشترک است.

حجت‌الاسلام شریعتی اردستانی، طلبهٔ دیگری به نام سید منیرالدین حسینی شیرازی را در این امر دخیل می‌داند. (شریعتی اردستانی، مصاحبه با سایت جماران، ۲۹ دی ۱۳۹۰).

محمدحسین املایی در اوایل سال ۱۳۵۸ ه.ش درگذشت و فرصتی برای اظهارنظر در خصوص این موضوع نیافت. سید حمید روحانی، بیست‌وسه سال بعد از این وقایع در سال ۱۳۷۲ ه.ش نوشت: «شایعه‌ای که در نجف اشرف دربارهٔ او [سیدمحمد روحانی] بر سر زبان‌ها افتاده بود که ساواک برای او پول فرستاده و... از دروغ‌هایی بود که به‌عنوان واکنش در برابر

برخورد او با امام و روحانیون مبارز آن حوزه ساخته و پراکنده شد و می‌توان آن را برخاسته از نفسانیات دو طرف درگیر دانست که از خودسازی و تهذیب نفس بیگانه بودند و از این‌رو در پرخاش به امام و نیز در پشتیبانی از او به کژ راهه دچار می‌شدند و از مرز واقعیت‌ها دوری می‌گزیدند» (روحانی، ۱۳۸۲: ۸۹۸/۳). روحانی، البته در تأیید یا تکذیب نقش خود در این واقعه بحثی نمی‌کند. از میان این سه تن، تنها حجت‌الاسلام سید محمود دعایی، سی‌وپنج سال پس از این وقایع در سال ۱۳۸۴ ه.ش در گفتگویی با فصلنامه مطالعات تاریخی می‌گوید: «من از این فرصت برای جبران اشتباهم در گذشته استفاده می‌کنم و آن تأیید محتوای اعلامیه‌ای مبنی بر دریافت بودجه از سفارت توسط مرحوم آقا سیدمحمد روحانی است که به دلیل عملکرد شائبه‌آمیز آنان در آن دوره بود که مرا به اشتباه انداخته بود ولی ما بعداً پی بردیم که چنین چیزی نبوده است» (دعایی، ۱۳۸۴: ۲۸). البته سیدمحمود دعایی نیز نه از یک اتهام و نقش خود در این ایجاد آن، که تنها از اشتباه خود در تأیید محتوای آن اعتذار جسته است. سیدمنیرالدین حسینی شیرازی در خاطرات خود، به شکل آشکارتری از نقش خود صحبت کرده، اما پس از چند دهه، همچنان از صحت اندیشه و عمل خود و قطعیت وابستگی سیدمحمد روحانی به ساواک می‌گوید. «آقا سیدمحمد روحانی مطالبی را مطرح کرد که خبر آن را یکی از ارادتمندان حضرت امام که در زمره شاگردان آقا مصطفی بود به گوش ما رساند. اینجا بود که احساس وظیفه کردیم در مقابل آقای روحانی موضع بگیریم». حسینی حتی مدعی می‌شود که «برای اینکه مطمئن شوم امام با این موضع‌گیری موافق هستند، خدمت ایشان رسیدم و نام آقای روحانی را بردم. ایشان سکوت کردند» (حسینی شیرازی، ۱۳۸۳: ۲۰۱). حسینی شیرازی، نظر سیدحمید روحانی را که هیچ سندی مبنی بر ارتباط سیدمحمد روحانی با ساواک و دولت ایران وجود ندارد را هم بی‌اعتبار می‌داند و می‌گوید: «اگر کسی با عمل خود آب به آسیاب ابلیس ریخت، نفس همین امر برای انتساب به ساواک کافی و از هر سندی بالاتر است» (حسینی شیرازی، ۱۳۸۳: ۲۱۶).

میزان انتشار و گستردگی این شایعه علیه سیدمحمد روحانی، چه در بُعد مکانی و چه در بُعد زمانی، آن قدر وسیع و گسترده بود که یک طلبه جوان حوزه علمیه قم روایت می‌کند که در سال ۱۳۶۵ ه.ش (یعنی ۱۶ سال پس از نشر شایعه) زمانی که تمایل داشته در درس اصول آیت‌الله سیدمحمد روحانی شرکت کند، «رابطه آقای روحانی با دربار پهلوی و چک حقوقش از حکومت ایران، شهره شهر بود» (کدیور، ۱۳۹۴: ۹۴).

۶-۲ شایعه دست داشتن آیت‌الله سیدمحمد روحانی در توطئه ترور امام خمینی

کمتر از یک سال پس از شایعه دریافت پول از دولت ایران توسط آیت‌الله روحانی، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در نشریه خود، ماهنامه ۱۶ آذر^۱، گزارش داد که «دولت عراق شبکه‌ای را که قصد قتل آیت‌الله خمینی را داشته است، کشف کرده و نام سیدمحمد روحانی قمی که از مزدوران دستگاه جاسوسی ایران در نجف است به‌عنوان رئیس شبکه مزبور برده می‌شود» (روحانی، ۱۳۸۲: ۱۳۸۳/۳). نشریه ایران آزاد، از ارگان‌های جبهه ملی خارج از کشور نیز همین خبر را به نقل از ماهنامه ۱۶ آذر منتشر کرد (روحانی، همانجا).

حجت‌الاسلام سیدحمید روحانی در تحلیل این شایعه می‌نویسد: «نخست باید دانست که نوشته ماهنامه ۱۶ آذر و ایران آزاد درباره دست داشتن سیدمحمد روحانی در این توطئه از پایه دروغ و دور از واقعیت است. نامبرده نه‌تنها در این توطئه کوچک‌ترین نقشی نداشته بلکه طبق اسنادی که در دست است از هرگونه وابستگی به ساواک و مقامات ایران بری بود...». حمید روحانی معتقد است که گزارش دست داشتن آیت‌الله روحانی در این توطئه از سوی برخی از روحانیون مبارز هوادار امام خمینی برای نشریات فارسی‌زبان خارج از کشور ارسال شده بود. او روایت می‌کند که «امام [خمینی] با مطالعه آنچه درباره سیدمحمد روحانی در ماهنامه ۱۶ آذر و ایران آزاد آمده بود، سخت خشمگین شد و با کمک سید مصطفی کوشید تا فرستندگان این گزارش برای نشریات فارسی‌زبان برون‌مرزی را شناسایی کند و آنان را مورد بازخواست قرار دهد. لیکن هیچ‌یک از روحانیون مبارز نجف به نگارش این گزارش اعتراف نکردند و کوشیدند این اندیشه را در امام زنده کنند که شاید گزارش از ایران رفته باشد» (روحانی، ۱۳۸۲: ۱۳۸۳/۳-۸۹۷).

روایت سیدحمید روحانی نشان می‌دهد که اولاً؛ این شایعه نیز ساخته‌وپرداخته روحانیون مبارز هوادار آیت‌الله خمینی در نجف بود، ثانیاً؛ صریحاً می‌نویسد که تمام اتهامات و شایعاتی که علیه آیت‌الله روحانی منتشر شد، از اساس دروغ و کذب بود و ثالثاً؛ آشکار می‌کند که این کار توسط آن بخش از روحانیون مبارز هوادار آیت‌الله خمینی صورت گرفت که معتقد بودند هر کاری را برای مبارزه که صلاح بدانند، بایست انجام دهند و نیازی به آگاهی آیت‌الله خمینی و انطباق کامل آن عمل بر مشی ایشان نیست. گروهی که در بخش پیشین این مقاله در باب

آن‌ها بحث شد؛ و رابعاً؛ آیت‌الله خمینی که درباره‌ی شایعه پیشین علیه آیت‌الله روحانی، سکوت کرده و با اطمینان خاطر در جواب شکایت سید صادق روحانی، برادر سیدمحمد روحانی، نوشته بود که «آن‌هایی که من می‌شناسم ابداً در این امور کثیفه دخالت ندارند و از صلحا هستند» (خسروشاهی، ۱۳۹۲: ۱۵۹)، این بار با درک این موضوع که برخی اطرافیان خود و امور دست دارند، چنان خشمگین شد که درصدد اعتراف گرفتن از اطرافیان انقلابی خود و پیدا کردن نویسنده‌ی گزارش و توییح و بازخواست آن‌ها برآمد.

ایجاد و پخش این شایعات و اتهامات و انتشار گسترده و وسیع آن‌ها، چنان حیثیت آیت‌الله سید محمد روحانی را خدشه‌دار کرد و فضای نامساعد و آلوده‌ای علیه وی ایجاد نمود که برخی از اعضای روحانیون مبارز هوادار آیت‌الله خمینی را پشیمان و وادار به طلب حلالیت از سیدمحمد روحانی کرد. حجت‌الاسلام محمدحسین اشعری در خاطرات خود روایت می‌کند که «تعدادی طلبه‌ی جوان دور امام [خمینی] بودند. یکی آقای زیارتی [سید حمید روحانی] بود... آقایان محتشمی‌پور و اصغر طاهری کنی و دعایی و ناصری و این‌ها اطراف امام بودند... طاهری کنی آمد پیش من و گفت برخی از این‌ها که [به سید محمد روحانی] نسبت‌های تند می‌دادند پشیمان شده‌اند و نزد من آمدند که بروم از ایشان حلالیت بطلبم... [رفتم خدمت ایشان] و مسئله را مطرح کردم. ایشان [سید محمد روحانی] گریه کرد و گفت این مسئله جز در محکمه عدل الهی قابل‌رسیدگی نیست...» (جعفریان، ۱۳۸۴).

نتیجه

اگرچه فضای عمومی حوزه‌ی نجف در سال‌های تبعید امام خمینی در نجف (مهر ۱۳۴۴ تا مهر ۱۳۵۷)، چندان با مشی مبارزاتی و سیاسی ایشان در قبال حکومت ایران موافق و همراه نبود و روایات متعدد بازمانده از شاهدان این دوره، از غربت و انزوای مبارزان انقلابی هوادار امام خمینی در نجف حکایت می‌کند، اما در مجموع روابط امام خمینی با مراجع و فضایی نجف، در مجموع روابطی مبتنی بر احترام متقابل بوده است.

در روایات روحانیون مبارز و انقلابی هوادار امام خمینی، از رویارویی‌ها و ایجاد موانع مختلف از سوی کانون‌های مختلف در حوزه‌ی نجف که برخی مرتبط با بیوت برخی مراجع و بعضی مربوط به فضلا و مدرسان حوزه نجف بود، صحبت شده است؛ اما به نظر می‌رسد که مهم‌ترین کانون

معارضه و مخالفت با امام خمینی و روحانیون هوادار ایشان، مربوط به آیت‌الله سید محمد روحانی، شاگرد برجسته و ارشد آیت‌الله خویی و از مدرسین مشهور حوزه نجف، بوده است. در روایات روحانیون مبارز ایرانی در نجف، به دشمنی و عناد، کارشکنی، تحریک و توطئه و پخش شایعات علیه امام و مبارزان اطراف ایشان مفصلاً اشاره شده است. متأسفانه به سبب عدم وجود روایت‌های بدیل از سوی دیگر رویارویی، پژوهشگر چاره‌ای جز تکیه بر این روایات ندارد. لیکن در حد مقدور می‌توان با تطبیق و مقایسه همین روایات با یکدیگر و رجوع به اندک اسناد موجود، این روایات را ارزیابی و تصویر جامع‌تری از این رویارویی را ترسیم کرد. تصویری که می‌تواند روایات هواداران امام خمینی را تا حدی تلطیف کرده و زمینه یک تحلیل تاریخی منسجم را فراهم نماید.

نقد و ارزیابی این روایات نشان می‌دهد که رویارویی و معارضات آیت‌الله سیدمحمد روحانی با امام خمینی و انقلابیون پیرامون ایشان، در برخی موارد معارضاتی اصولی و در برخی موارد نیز ناشی از عملکردهای خود روحانیون جوان انقلابی بوده است و به‌هرروی نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به دشمنی‌های شخصی، یا سرسپردگی و مزدوری رژیم پهلوی تقلیل داد. متأسفانه برخی از انقلابیون جوان هوادار امام خمینی که تنها از دریچه انقلاب و مبارزه به جهان پیرامون می‌نگریستند، عدم همراهی با انقلاب یا همدل نبودن با آن و بالاتر از آن نقد و رویارویی با مشی خود را به ویژگی‌های پیش‌گفته تقلیل دادند و رویارویی با آیت‌الله سیدمحمد روحانی را به وادی معارضه‌ای ضد اخلاقی کشیدند.

منابع و مأخذ

- احمدی طالبشبان، محمدرضا، ۱۳۸۹، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین محمدفاضل استرآبادی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- الوندی، رهام، ۱۳۹۵، نیکسون، کیسینجر و شاه؛ روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد، ترجمه غلامرضا علی‌بابایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- بصیرت‌منش، حمید، ۱۳۹۷، حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران: از جنبش مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- بهبودی، هدایت‌الله، ۱۳۹۷، الف لام خمینی؛ زندگی‌نامه امام روح‌الله موسوی خمینی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

- جعفریان، رسول، ۱۳۸۴، «بیست و پنج خاطره از امام خمینی؛ خاطرات حجت الاسلام والمسلمین محمدحسین اشعری»، مندرج در پایگاه اینترنتی کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.
- حسینی شیرازی، سیدمنیرالدین، ۱۳۸۳، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سیدمنیرالدین حسینی شیرازی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حاجی بیگی کندری، محمدعلی، ۱۳۷۹، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی عمید زنجانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خسروشاهی، سید محمود، ۱۳۹۲، نامه‌های تاریخی: گزیده‌هایی از نامه‌های رجال دین و سیاست به حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدصادق روحانی، مقدمه و پاورقی ناصرالدین انصاری قمی، قم: کلبه شروق.
- خلخالی، صادق، ۱۳۸۰، خاطرات آیت‌الله خلخالی، تهران: سایه.
- دعایی، سید محمود، ۱۳۸۴، «امام در نجف»، مطالعات تاریخی، شماره ۱۱، ۹-۳۵.
- رحمانی، محمدرضا، ۱۳۹۷، «امام بدون تحریف»، مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا رحمانی، خبرگزاری تسنیم، ۱۲ خرداد ۱۳۹۷.
- روحانی، سیدحمید، ۱۳۸۲، نهضت امام خمینی، جلد ۳، تهران: عروج.
- طباطبایی، سیدهادی، ۱۳۹۷، فقیهان و انقلاب ایران؛ یک نسل پس از آیت‌الله‌العظمی بروجردی، تهران: کویر.
- طباطبایی، صادق، ۱۳۸۷، خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ۳ جلد، تهران: عروج.
- فارسی، جلال‌الدین، ۱۳۷۳، زوایای تاریک، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- فتحی، علی‌اشرف و سیدمرتضی ابطحی، ۱۳۹۰، «قمی‌ها در نجف»، مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین محمدحسین شریعتی اردستانی مشهور به شیخ الشریعه، پایگاه خبری جماران، ۲۶ دی ۱۳۹۰.
- فرازی، عبدالوهاب، ۱۳۷۹، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، جلد ۲، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کدیور، محسن، ۱۳۹۴، انقلاب و نظام در بوته نقد اخلاقی؛ آیت‌الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، نسخه الکترونیکی.
- کمیته علمی کنگره شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، ۱۳۷۶، یادها و یادمان‌ها از شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، ۲ جلد، تهران: عروج.
- مدرسی، فرید، ۱۳۹۰، «مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین محمد قائینی»، خبر آنلاین ۳ شهریور ۱۳۹۰.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، «خاطرات آیت‌الله سید عباس خاتم یزدی»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶، امام خمینی در آینه اسناد؛ سیر مبارزات امام خمینی به روایت اسناد ساواک، دوره ۲۲ جلدی، جلد ۱۸. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷، گوشه‌ای از خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، ۲، تهران: عروج.
- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲، خاطرات سال‌های نجف، ۲ جلد، ۲، تهران: عروج.

